

## بسم الله الرحمن الرحيم

- ✓ حقیر هیچگونه ادعایی مبنی بر انتساب این عبارات به استاد گرانقدر ندارم.
- ✓ از آنجاکه متن کتاب شریف نه‌یه از نرم‌افزار نور برداشته شده است، استفاده از این متن صرفاً برای ۱-طلاب و ۲-دارندگان نرم‌افزار آثار علامه طباطبایی (رضوان الله تعالی علیه) مجاز است.
- ✓ توضیحات رنگ‌ها: سبز ← مطلب بالادستی؛ آبی ← ذیل سبز؛ طوسی ← ذیل آبی؛ زرد ← مهم.

#جلسه ۱۳۹: ۸۲۵-۹۸۰

## الفصل الثانی فی (۱) تعریف الجوهر و (۲) أنه جنس لما تحته من الماهیات

• آدرس‌ها: مباحث مشرقیه ج ۱ ص ۱۴۲؛ اسفار ج ۴ ص ۲۴۳ تا ۲۶۳ (فصل ۳ و ۴)

### تعریف جوهر

تنقسم الماهیه انقساماً اولیاً

این تقسیم، اولی و در نتیجه مستوعب است

• این تقسیم، تقسیم مشهور حکما است. به آن اشکال شده است که: یک طرف تقسیم جوهر است و طرف دیگر عرض؛ حال آنکه جوهر یک حقیقت ماهوی است و عرض یک معقول ثانی فلسفی. خب اگر بخواهیم تقسیم، حقیقی باشد یا باید هر دو طرف (جوهر و عرض) را معقول اول بدانیم و یا باید هر دو را معقول ثانی بدانیم. به بیان دیگر اولی بودن و نیز حقیقی بودن این تقسیم، محل اشکال است زیرا یک طرف تقسیم (= جوهر) نظر به بُعد ماهوی دارد و طرف دیگرش (= اعراض) نظر به بُعد وجودی. ممکن است کسی در دفاع از مشهور بگوید در واقع این تقسیم بدین گونه است که: ماهیت (یا موجودات بلحاظ بُعد ماهوی شان) یا عرض هستند و یا عرض نیستند و آن‌ها که عرض هستند خودشان نه قسمت‌اند. اما این توجیه اشکال دارد زیرا مقولات عرضی، همگی در عرض جوهر هستند و مقسم، در اولین تقسیم باید همه آن‌ها دربرگیرد. توجیهی که میتوان در دفاع از مشهور آورد این است که اساساً این تقسیم، تقسیم حقیقی نیست بلکه راهی برای معرفی جوهر و سایر اعراض میباشد فلذا استفاده از معقول اول و ثانی برای شکل‌دهی به آن، ایرادی ندارد. ضمن اینکه مبرر دیگری نیز برای حقیقی بودن این تقسیم میتوان آورد و آن اینکه: حتی در همان طرف تقسیم که نظر به بُعد ماهوی داریم نیز در حقیقت نگاهمان به بُعد وجودی است زیرا توجه به ذات ماهیت جوهر ممکن نیست چون جوهر خودش جنس عالی است و تعریف او بلحاظ ماهوی معنا ندارد فلذاست که در تعریف او میگوییم: «اذا وجدت فی الخارج وجدت لا فی موضوع»؛ پس چون به خصیصه وجودی اش توجه داریم میتوان در عرض عرض - که معقول ثانی فلسفی است و به خصیصه وجودی مقولات نه‌گانه نظر دارد - قرار بگیرد.

[تعریف جوهر: إلى الماهية التي إذا وجدت في الخارج وجدت لا في موضوع مستغن عنها و هي ماهية الجوهر]

جوهر ماهیتی است که خودش موضوع است و برای تحقق خارجی نیاز به موضوع ندارد

- در ادامه می‌آید که علامه قید «مستغن عنها» را توضیحی میدانند برخلاف مشهور که آن را احترازی حساب میکنند و سیأتی تفصیله.

[تعریف عرض:] و إلى الماهية التي إذا وجدت في الخارج وجدت في موضوع مستغن عنها و هي المقولات التسع

#### العرضية

- علامه فرمود یک طرف جوهر است و طرف دیگر «المقولات التسع العرضية»؛ یعنی نفرمود «و هي العرض».
- خب این کار از جهتی خوب است و از جهتی دیگر مشکل دارد. خوب است زیرا آنچه واقعاً در مقابل جوهر قرار دارد نه مقوله است نه یک چیز؛ اما مشکل دارد زیرا با این کار تقسیم به هم میخورد یعنی یک طرف تقسیم یک چیز است و طرف دیگرش نه چیز.

**تعریفی که از جوهر و عرض ارائه شد، تعریف حقیقی (حدّ) نیست:**

فالجوهر ماهية إذا وجدت في الخارج وجدت لا في موضوع مستغن عنها.

علامه میگوید: تعریف ارائه شده، تعریف رسمی است نه حدّی؛ زیرا جوهر و اعراض نه گانه ماهیاتی بسیطاند و متشکل از جزء اعم و اخص نیستند تا بوسیله آنها برایشان تعریف حدّی بیاوریم؛ فلذا مانند تمام ماهیات بسیطه، برای تعریف آنها باید به امور خارج از ذاتشان توجه کنیم:

و هذا تعريف بوصف لازم للوجود من غير أن يكون حدّاً مؤلفاً من الجنس و الفصل إذ لا معنى لذلك في

#### جنس عال

كما أن تعريف العرض بـ«الماهية التي إذا وجدت في الخارج وجدت في موضوع مستغن عنها» تعريف بوصف

لازم لوجود المقولات التسع العرضية و ليس من الحد في شيء [چه حدّ تامّ و چه ناقص]

#### • بحثی در تعریف‌پذیری ماهیات بسیطه

شهید مطهری در ابتدای شرح مبسوط هنگام بحث از بداهت مفهوم وجود میگویند: حکما تصور را تقسیم نموده‌اند به بدیهی و نظری (کسبی)؛ فخر رازی در شرق و هگل در غرب، اشکال کرده‌اند که این تقسیم، تقسیم نادرستی است، با این بیان که: اصلاً معنا ندارد که یک مفهوم نظری باشد. شما وقتی می‌گویید یک مفهوم نظری است، یا آن را تصور کرده‌اید یا تصور نکرده‌اید؛ اگر تصور نکرده‌اید و در ذهن شما نیامده است که، نه بدیهی است نه نظری و ذهن هم نمیتواند به آن التفات پیدا کند؛ و اگر در ذهن شما آمده است همان آمدنش مساوی است با معلوم‌بودن و بداهت.

خب نتیجه حرف فخر این است که اساساً تعریف، بیهوده است و زیربنای تعریف از میان برداشته میشود زیرا اگر تصور کرده‌اید که خب مشخص است و نیازی به تعریف ندارد و اگر تصور نکرده‌اید مجهول مطلق است و تعریف او بی‌معناست. شهید به فخر پاسخ میدهند که «تعریف» مساوی است با تجزیه کردن یک مفهوم در ظرف ذهن. وقتی چیزی مرکب باشد میشود خودش تصور بشود ولی اجزایش تصور نشود یعنی اجزاء، بالإجمال تصور میشوند. پس شهید میگوید تعریف حقیقی در بستر ترکیب معنا دارد.

لازمه سخن شهید این است که سخن فخر رازی در مفاهیم بسیطه را میپذیرند یعنی یا آن‌ها را تصور میکنیم و بدیهی‌اند و یا اصلاً تصور نمیکنیم؛ در نتیجه تعریف در حوزه مفاهیم بسیطه جایی ندارد.

خب با پذیرش نظر شهید مطهری، در مانحن فیه دچار اشکال میشویم یعنی اگر جوهر یا هر کدام از مقولات دیگر را -که همگی بسیط هستند- تصور کرده‌اید دیگر چه نیازی به تعریف هست؟ یعنی حتی نیازی به رسم و تعریف به لوازم نیست.

ابن سینا مانند شهید مطهری میگوید تعریف به ترکیب برمیگردد و اگر چیزی مرکب باشد بستر تعریفش فراهم است؛ اما برخلاف شهید میگوید: اگر مفهومی بسیط باشد چگونه باید آن را تعریف نمود؟ یعنی مفهوم بسیط چون اجزاء ندارد بلحاظ آنچه مرسوم است قابل تعریف نیست اما این مسلم است که هر تصویری (اعم از مرکب و بسیط) یا بدیهی است و یا نظری، در نتیجه تصورات بسیطی داریم که نظری اند، خب اینها را چگونه باید تعریف کنیم؟ راه حلی که ابن سینا برای این دسته از تصورات و مفاهیم میدهند، تعریف به لوازم و آثار و پیامدها است. به بیان دیگر از نظر ابن سینا تصورات بسیط همچنان این قابلیت را دارند که تعریف شوند. با توجه به این سخن ابن سینا است که مباحث مانحن فیه معنادار میشود وگرنه با توجه به پاسخ شهید مطهری، این مباحث بی معنا خواهد بود و جوهر اساساً تعریف پذیر نخواهد بود. همچنین میتوان گفت مراد ابن سینا از تعریف به لوازم، در واقع آوردن منتهیات است. خلاصه اینجا محل تأمل و بحث و نظر بیشتر است.

### بررسی قیود تعریف

علامه میفرماید تعریفی که برای جوهر و عرض ذکر شد، هم جامع است و هم مانع. فلذا می آیند تک تک اجزاء تعریف را بررسی میکنند.

### و التعریف تعریف جامع مانع و إن لم یکن حدّاً

• اشکال: ماهیات بسیطه مانند نقطه و فصول، خارج از این تقسیم هستند پس چگونه میگوئید تقسیم، مستوعب و جامع و مانع است؟ سیأتی جوابه ان شاء الله. [البته اصل این اشکال این است که طرفین تقسیم شما نقیضین هستند یعنی یک طرف تقسیم اشیاء قائم به خود است و طرف دیگر اشیاء غیرقائم به خود. خب واجب الوجود در این دسته بندی کجاست؟]

[قید "ماهیه" ←] فقولنا "ماهیه" یشمل عامّة الماهیات و یخرج به الواجب بالذات حیث کان وجوداً صرفاً لا

### ماهیه له

با قید "ماهیت"، واجب الوجود خارج میشود زیرا در مرحله ۴ فصل ۳ گذشت که واجب تعالی وجود صرف است و ماهیت ندارد.

• همچنین خود وجود اصیل و تمام معقولات ثانی فلسفی و منطقی نیز با این قید خارج میشوند. البته این، با توجه به فضای بعد از ملاصدرا است که بُعد وجودی ماسوی از بُعد ماهوی تمییز داده شد. یعنی آنچه علامه فرموده در واقع در فضای مشاء است و اگرچه در فضای اصالت وجود است اما دقتهایی که ملاصدرا در حقیقت وجود به عمل آورد، در آن ملحوظ نیست.

[قید "إذا وجدت فی الخارج" ←]

قید "إذا وجدت فی الخارج" ماهیاتی را که بلحاظ فضای ذهن - یعنی بحمل اولی - جوهر هستند خارج میکند. به بیان دیگر ما بدنبال ماهیاتی هستیم که حقیقتاً و خارجاً جوهرند و موجود به وجود خارجی اند.

و تقييد الماهية بقولنا "إذا وجدت فی الخارج" للدلالة على أن التعريف لماهية الجوهر الذی هو جوهر بالحمل الشائع إذ لو لم يتحقق المفهوم بالوجود الخارجی لم یکن ماهية حقیقیة لها آثارها الحقیقیة

مقید شدن ماهیت به این قید برای این است که نشان دهد تعریف، مربوط به جوهری است که بحمل شایع جوهر میباشد [یعنی مصداق جوهر است نه مفهوم آن]؛ زیرا اگر مفهوم متلبس به وجود خارجی نگردد، [و در خارج تحقق نیابد]، یک ماهیت حقیقی، که دارای آثار حقیقی میباشد، نخواهد بود.

• این همان است که در بحث وجود ذهنی گفتیم. آنجا گفتیم وجود ذهنی زید، مصداق زید نیست بلکه صرفاً مفهوم آن است فلذا مندرج ذیل مقولات نیست؛ و گفتیم شکل گیری مقولات بنحو تاریخی بر اساس مصادیق خارجی بوده است. سپس حکما با وجود ذهنی روبرو شدند و نهایتاً به کلی طبیعی دست یافتند. پس تعریفی که در اینجا برای جوهر ارائه میدهم، تعریف «کلی طبیعی جوهر» نمیتواند باشد بلکه صرفاً تعریف جوهرهای خارجی است.

پس تعریف جوهر و عرض، صرفاً تعریف مصداق خارجی آن هاست نه کلی طبیعی آن ها. **خب حالا که کلی طبیعی کشف شده است، طبیعتاً کل بحث مقولات باید با نظر به کلی طبیعی بازنویسی شود.** زیرا ماهیت همان کلی طبیعی است و تمام مباحث ماهیت مانند اینکه لاموجوده و لامعدومه و غیره، درباره کلی طبیعی است.

خلاصه اینکه نباید بگوییم این، تعریف جوهر است بلکه باید بگوییم این، تعریف مصادیق خارجی جوهر است.

و يَخْرُجُ بِذَلِكَ الْجَوَاهِرُ الذَّهْنِيَّةُ - الَّتِي هِيَ جَوَاهِرُ بِالْحَمَلِ الْأُولَى - عَنِ التَّعْرِيفِ فَإِنَّ صَدَقَ الْمَفْهُومُ عَلَى نَفْسِهِ حَمَلٌ أَوَّلِيٌّ لَا يَوْجِبُ اِنْدِرَاجَ الْمَفْهُومِ تَحْتَ نَفْسِهِ

همچنین بواسطه این قید، جوهر ذهنی که بحمل اولی جوهر است نیز از تعریف خارج میشود؛ زیرا صدق یک مفهوم بر خودش بحمل اولی [الجوهر جوهر]، موجب اندراج آن مفهوم تحت خودش نمیکردد. [زیرا اندراج در فضای مصادیق است و مصداق هم در وجود خارجی معنا دارد. فلذا اگرچه جوهر ذهنی بحمل اولی جوهر است، اما مندرج تحت جوهر نیست.]

[قید "مستغنیاً عنها" ←]

علامه میگوید این قید، توضیحی است یعنی اینگونه نیست که موضوع بر دو قسم باشد: بی نیاز و نیازمند؛ بلکه موضوع همیشه بی نیاز از عارضش است.

در برابر قول علامه، برخی گفته اند قید مذکور احترازی است زیرا موضوع بر دو قسم است: ۱- موضوعی که بی نیاز از ماهیت عارضش است. چنین موضوعی در حوزه اعراض مطرح است. یعنی موضوع اعراض، بی نیاز از خود اعراض است؛ ۲- موضوعی که محتاج به عارضش است مانند صورت جسمیه و نفس که بر موضوعی عارض میشوند که آن موضوع، بی نیاز از آن ها نیست و بلکه محتاج به آن هاست.

[قول علامه:] و تَقْيِيدُ الْمَوْضُوعِ بِ "كُونِهِ مُسْتَغْنِيَا عَنْهَا" لِلإِشَارَةِ إِلَى تَعْرِيفِ الْمَوْضُوعِ بِصِفَتِهِ اللَّازِمَةِ لَهُ وَ هُوَ أَنْ يَكُونَ قَائِمًا بِنَفْسِهِ أَيْ مَوْجُودًا لِنَفْسِهِ فَالْجَوهرُ مَوْجُودٌ لَا فِي مَوْضُوعٍ أَيْ لَيْسَ وَجُودُهُ لغيرِهِ كَالْأَعْرَاضِ بَلْ لِنَفْسِهِ

اما مقید کردن موضوع به «استغناء از ماهیتی که در آن حلول میکند»، برای اشاره به تعریف «موضوع» با بیان وصف لازم آن میباشد، یعنی قائم بخود بودن یا همان موجود لِنَفْسِهِ بودن. پس جوهر موجود لافی موضوع است یعنی وجودش - بر خلاف اعراض - لغیره نیست بلکه لِنَفْسِهِ است.

[قول مخالف:] و أما ما قيل إن التقييد بالاستغناء لإدخال الصور الجوهرية الحالة في المادة في التعريف؛ فإنها و إن

وجدت في الموضوع لكن موضوعها غير مستغن عنها بل مفتقرة إليها

برخی گفته‌اند: مقید کردن موضوع به بی‌نیازی از عارض، برای آن است که تعریف مذکور شامل صورت‌های جوهری که در ماده حلول میکنند، نیز بشود [یعنی صورت اگرچه موضوع دارد اما همچنان جوهر است]؛ زیرا صورت‌های جوهری اگرچه وجودشان در موضوع است، اما موضوعشان بی‌نیاز از آنها نیست، بلکه محتاج آنها می‌باشد.

ففيه [جواب أمّا] أن الحق أن الصور الجوهرية ماهيات بسيطة غير مندرجة تحت مقولة الجوهر و لا مجنسة بجنس

كما تقدمت الإشارة إليه في مرحلة الماهية

اما این سخن تمام نیست، زیرا حقیقت آن است که صورت‌های جوهری، ماهیاتی بسیط‌اند و مندرج در مقوله جوهر نمی‌باشند، [و نه تنها جوهر، جنس آنها نیست؛] بلکه، همانطور که قبلاً در مرحله ۵ اشاره شد، صورت‌های جوهری اساساً مندرج ذیل هیچ جنسی نیستند و هیچ جنسی ندارند.

• نکته: در مرحله ۵ علامه فرمودند «صورت جسمیه مندرج ذیل جنس خودش نیست کما اینکه نفس نیز بلحاظ بُعد لغیره اش همینطور است؛ اما صورت جسمیه با نفس تفاوت دارد و آن اینکه نفس، بلحاظ هویت فی نفسه اش مندرج ذیل جوهر است» اما در اینجا اصلاً به این مطلب التفات نداده‌اند یعنی صرفاً صورت جسمیه را مطرح فرموده‌اند.